



دردم

یار دیرین و صمیمی فرزند امام، خوئی پسندیده و نواضعی مثال زدنی دارد. او که کمتر حاضر به گفت و گوی با رسانه هاست، این گفت و شنود را ادای دینی به یار و دوست صمیمی و دیرین خود می شمارد. وی که در بسیاری از عرصه ها و سفرها و حضرها، همراه حاج احمد آقا بوده است، خاطرات فراوانی از سلوک سیاسی و اخلاقی یادگار امام و نحوه مواجهه او با پاره ای از بحرانهای قبل و بعد از پیروزی انقلاب دارد. آنچه می خوانید تنها مروری است بر برخی از این دانسته هاست.

۱

«یادگار امام و نظام اسلامی» در گفت و شنود شاهد یاران با  
حجت الاسلام والمسلمین سید مهدی امام جمارانی

## او در موارد زیادی خودش را سپر بلای امام کرد...

مثل آقای کروی، آقای خوئینی ها، همه با ایشان ارتباط داشتند. با آقای مهدوی هم تا قبل از تبعیدشان به بوکان و آنجاها، که ما گاهی به دیدار تبعیدیها می رفتیم؛ آدم احساس می کرد که ارتباط مخفی بین آنها وجود دارد. دفتر خود امام (ره) در قم، منزل امام (ره) در قم، قائم به وجود احمد آقا بود. رفت و آمدها به آنجا بود، مبارزین به آنجا می آمدند و اعلامیه ها هم بیشتر غیرمستقیم از آنجا سرچشمه می گرفت تا زمانی که احمد آقا بار دوم به نجف رفتند و در تمام آن مدت، این ارتباطات برقرار بود. کسانی را خود احمد آقا می گفت که اینها پول به ما می دادند بابت مبارزات، آن ایام یک چند نفری راهم اسم می برد. از جمله آقای مهدوی (آیت الله مهدوی کنی) که ایشان پول می داد در راه مبارزات مسلحانه، من جسته و گریخته از آن موقع خاطره داشتم، ولی چون یادداشت نکردم، یاد نمی آید. ایشان بیشتر به خانواده های زندانی سرکشی می کرد، پول برای آنها می برد و کمک می کرد، گاهی مستقیم و گاهی هم غیرمستقیم. مبارزان زیادی به اطراف و اکناف تبعید شده بودند و بیشتر به خانواده آنها سرکشی می کرد و به دیدن خود آن تبعیدیها می رفت. حاج احمد آقایی دیدار با امام (ره) به نجف رفته بود. یک روز عصر، در منزل نشسته بودیم که احمد آقا تلفن کرد. یک حالت عجیبی داشت. گفتم، «احمد آقا چطور، چه خبر؟» گفت، «داداش فوت کرد». خبر غیر منتظره ای بود، زیرا مرحوم حاج آقا مصطفی صلیح و سالم بود، اصلاً گمان نمی کردیم که چنین چیزی پیش بیاید. من یکه خوردم و ایشان بعد از این که گفت داداش فوت کرد، به گریه افتاد و تلفن را قطع کرد. من تلفن کردم به آقای موسوی خوئینی ها که الان حاج احمد آقا تلفن کرد و چنین چیزی گفت. ایشان گفت، «بله، اینجا هم زنگ زد به ما و همین جور گفت». بعد از شهادت حاج آقا مصطفی، حاج احمد آقا چه نقشی در پیشرفت مبارزات داشتند؟

ما از نزدیک احمد آقا را نمی دیدیم. ایشان در نجف بودند. گاهی اگر تلفنی می شد یک سلام و علیکی بود و برای صحبت های متفرقه فرصتی نبود. به هر حال ارتباطات برقرار می شد. ولی اجمال قضیه این بود که حاج احمد آقا دیگر پس از آن قضیه، به تمام معنی

حاج احمد آقا در ارتباط بودند؟

من گروهی را می شناختم که از بازار بها بودند و کسانی که در رابطه با قضیه نیاوند و دستگیری آنها در قم، منزل آقای ربانی شیرازی دستگیر شدند. افرادی بودند که با حاج احمد آقا در ارتباط بودند و به همین دلیل، به قم می آمدند و می رفتند تا موقعی که دستگیری آنها پیش آمد. در آن موقع آقای لاهوتی بود که با احمد آقا ارتباط داشت و گروهی هم با او رابطه داشتند. جمعی از بازار بها هم بودند. گروه های مختلفی را ما می شناختم که از روحانی و غیر روحانی که اینها بی ارتباط با احمد آقا نبودند؛ مثلاً بازار بهایی را می شناختم که اینها اعلامیه ها را چاپ می کردند. برادر آقای ناطق نوری، مرحوم عباس آقای ناطق نوری بود که با خود ما هم بی ارتباط نبود و چند نفر هم با او بودند. گروهی هم با آقای لاهوتی بودند. آقای حسن تهرانی، از بازار هم بودند. عرض شود که افراد زیادی را من یاد هستم که همه مرتبط بودند، ولی من الان به اسم نمی شناسم و شاید هم یادم نباشد. اینها با طرق مختلف، اعلامیه از قم می آوردند و می بردند. از رفقای خودمان

از دوستان و رفقای که در عمر دیده ام  
که در عالم رفاقت، بسیار صمیمی،  
متواضع، دوست داشتنی و واقعاً رفیق  
بود، احمد آقا بود. خدا رحمت کند او  
را. احمد آقا یک خصوصیات اخلاقی  
فوق العاده و سعه صدر بالایی داشت. در  
مقابل مسائلی که پیش می آمدند، خیلی  
بردار بود، خیلی خوددار بود.

نحوه آشنایی خود را با حاج احمد آقا (ره) بیان کنید.

آشنایی ما با مرحوم حاج احمد آقا برمی گردد به سالهای ۵۰ یا قبل از سال شاید ۴۷ و ۴۸ و قبل از آن. اولین باری که با ایشان برخورد کردیم، یک شب من در مسجد بودم، آقای شجونی واعظ آن مجلس با یک جوان معمم، جلوتر از آقای شجونی، وارد آن جلسه شدند. از حرکات و راه رفتن ایشان فهمیدم که فرزند امام (ره) است، چون به قدری شبیه بود به راه رفتن امام (ره). از دور که وارد مجلس شد من گفتم که این آقا زاده امام (ره) است و هیچ ندیده بودم ایشان را قبلاً، تازه معمم شده بود. دو بار به نجف رفته بود. آن بار اولی که به نجف رفته بود، معمم نبود، بعد که آنجا می رود، در آنجا معمم می شود و معمم به ایران بازمی گردد. من در آنجا برای اولین بار ایشان را دیدم. این اولین برخورد من بود با ایشان. همان شب با آقای شجونی به منزل ما آمدند و آن شب را در خدمتشان بودیم. این طلیعه آشنایی ما بود با مرحوم حاج احمد آقا. ایشان بسیار گرم و گیرا و جذاب بود و کسانی را که به رفاقت برمیگزید و ارتباط پیدا می کرد، خیلی صمیمی و رفیق می شد و به همان دلیل هم با ما دوست شد و این دوستیها ادامه داشت تا وقتی که ایشان وفات کرد.

از سابقه مبارزات سیاسی ایشان را قبل از انقلاب نکاتی را ذکر کنید.

من از همان ایام نوجوانی ایشان، اطلاع داشتم که افراد مبارزی که در گوشه و کنار بودند، ارتباطاتی با حاج احمد آقا داشتند. ارتباطات به صورت مختلف بود. اولاً هر کدام از اینها یک ارتباطی با احمد آقا داشتند که دیگری از این ارتباط خبر نداشت. ما خیال می کردیم که فقط کسانی که در زمینه اعلامیه ها و بردن، پخش کردن و چاپ کردن آنها هستند با حاج احمد آقا مربوطند، ولی بعدها فهمیدیم که خبر آنها هم که در زمینه مبارزات مسلحانه وارد بودند، بی ارتباط با ایشان نبودند و گاهی پولهایی را از ایشان می گرفتند و در راه مبارزه مصرف می کردند. حال ایشان از ناحیه امام (ره) و جوهی در اختیارش بود یا غیر امام (ره)، به هر حال این ارتباطات را آنها هم داشتند.

در دوران ستمشاهی چه افراد و گروههایی در عرصه مبارزه، با



امام (ره) را حفظ کرد. آنجا خطرات زیادی متوجه امام (ره) بود، اما همه این خطرات را خدا از امام (ره) دفع کرد. در اینجا توصیه شده بود که از امام (ره) مراقبت بشود. اطرافیان امام (ره) می خواستند محافظ دنبال امام (ره) بفرستند. امام (ره) هم همیشه اخلاقشان این طور بود که وقتی حرکت می کردند، مواظب بودند کسی دنبالشان راه نیفتد. حتی اگر شاگردان بعد از درس دنبال امام (ره) حرکت می کردند، به آنها می گفتند: « شما کاری دارید؟ » اگر سوالی داشتند می کردند، و اگر نه اجازه نمی دادند کسی دنبالشان حرکت کند.

از ایران خبر رسانده بودند که امام (ره) تهدید به قتل شده است. عراقیها گفته بودند که ما باید برای شما محافظ بگذاریم. امام (ره) احساس کرده بودند که اینها دلشان برای ایشان نسوخته است. (در واقع می خواستند امام (ره) را محصور کنند). امام (ره) فرموده بودند که نه، محافظ نمی خواهم. یکی از دوستانی که در نجف بودند، گفته بود که من به امام (ره) گفتم که اجازه بدهید برای شما محافظ بگذارند، زیرا ممکن است خطراتی شما را تهدید کند. امام (ره) فرمودند، « قل لی یصینا الا ما کتب الله لنا، آن چیزی که خدا تقدیر کرده پیش می آید و کسی نمی تواند جلویش را بگیرد. برای ما هم همان تقدیر است. این محافظان کاره ای نیستند. » و بالاخره نپذیرفت که ما محافظی برایش بگذاریم.

موقعی که امام (ره) می خواهند از پاریس به ایران تشریف بیاورند، از یک طرف حکومت ایران به تمام معنی ایستاده در مقابل ما، از یک طرف دشمنان، خلاصه سردمداران کفر جهانی، مثل آمریکا و امارات، شرق و غرب، همه علیه امام (ره) هستند. در یک شرایطی که به امام (ره) همه سو اعلام خطر شده بود که، « نیابید، اگر بیابید اینجا، امنیت شما را نمی توانیم حفظ بکنیم. امام (ره) سوار هواپیما می شوند و با طمانینه و اطمینان خاطر شگفت انگیزی به ایران می آیند. در تمام این مراحل، احمد آقا در کنار امام (ره) و تمام حواسش متوجه این بود که خطری متوجه امام نشود و این حکایت از عواطف عمیق، ارادت و اخلاص احمد آقا نسبت به امام (ره) دارد.

گاهی احساس می کردم که احمد آقا برای اینکه مثلا حرفی و صحبتی درباره امام (ره) نباشد، خودش را سیر بلای می کند. امام (ره) در نامه های نوشتند، « تودوست من بودی و محب من، ولی بعضیها خیال می کردند که تو برای آنها ضرر داری در کنار من و من می ترسم که بعد از من آنها در صدد این باشند که علیه تو کینه ای چیزی داشته باشند. » این علاقه ای که بین احمد آقا و امام (ره) بود، یک مقداری روی عواطف پدری و فرزندی بود و مقدار زیادی هم به ارادت احمد آقا نسبت به امام (ره) بستگی داشت. از دوستان و رفقای که در عمرم دیدم که در عالم رفاقت، بسیار صمیمی، متواضع، دوست داشتنی و واقعا رفیق بود، احمد آقا بود. خدا رحمت کند او را. احمد آقا یک خصوصیات اخلاقی فوق العاده و سعه صدر بالایی داشت. در مقابل مسائلی که پیش

انجام بدهد و احمد آقا کسی بود که به خوبی این وظایف را ایفا می کرد.

از ارتباط عاطفی حضرت امام (ره) و حاج احمد آقا بریمان بگویید. احمد آقا بسیار به امام (ره) علاقمند بود، نه به عنوان یک پسر، بلکه به عنوان یک مرید، مطیع و به عنوان یک کسی که محور امام (ره) بود. واقعا احساس می شد به تمام معنی محور امام (ره) است. او گاهی با بعضی از مسائل صد در صد مخالف بود، اما چون امام (ره) اراده کرده بودند، اجرامی کرد. این رابطه عاطفی احمد آقا با آن رابطه مریدی و مرادی وقتی مزوج شد، یک عاشق دلپاخته به تمام معنی را به وجود آورد. که واقعا من واقعا این را احساس می کردم. در مواقع مختلف، وقتی خطری متوجه امام (ره) می شد به تمام معنی خودش را سیر می کرد.

امام (ره) در جریاناتی قرار گرفته بودند که فقط یک اعجاز الهی می توانست ایشان را سالم نگه دارد. ایشان از آن موقعی که در سال ۴۲ به زندان افتاد، در اختیار شاه بود و تحت نظر مأمورین شاه، چه آن موقعی که امام (ره) تبعید شدند به ترکیه و چه موقعی که در قم بودند، کافی بود که یک نفر یا یک دست نشانده ای از طرف شاه بیاید و سوء قصدی به امام (ره) کند، اما خدا در تمام این مواقع امام (ره) را حفظ کرد تا موقعی که به دسیسه های روبرو شدند، که آن هم ناکام ماند و آن دسیسه این بود که می دیدند امام (ره) در ترکیه مورد توجه مردم است. سفیر ایران در عراق پیشنهاد کرد، « اگر می خواهید امام (ره) هیچ بشود و محو نشود، او را بفرستید نجف، چون نجف مذهب علم و روحانیت و مرجعیت است و امام (ره) کسی نیست که بتواند آنجا عرض اندام بکند. اگر امام (ره) بیاید آنجا، محومی شود. » البته غافل از اینکه اگر امام (ره) برود در آن مرکز، رشد امام (ره) در دامن دشمن دوم ایشان که صدام است صورت می گیرد. چنانکه خداوند در دامن صدام،

**از زمانی که امام (ره) به نجف تشریف بردند و از آن زمانی که احمد آقا را می شناختم، همیشه اوقات مشغول درس بودم. یا درس می گفت یا درس می خواند. من اجمالا گاهی که جسته و گریخته به قم می رفتم، ایشان را می دیدم که پیش آقای ابطحی خراسانی که از فضلا و اساتید مبرز قم هستند، درس می خواند.**

رابطی بود بین امام (ره) و مردم، یعنی نقش بعد از پیروزی انقلاب و ارتباط ایشان با امام (ره) و مردم دقیقا از نجف و پس از مرحوم حاج آقا مصطفی شکل گرفت. از آن موقع مثلا کتابهایی را می فرستاد برای دوستان و به آنها هم یک جوری رمزی حالی می کرد که آن کتاب نیست، بلکه اعلامیه است. یکی دو سه بار هم برای خود ما اتفاق افتاد. به طوری که من یک بار کتاب را مخفی کردم. بعد که ایشان تلفن کرد که آن کتاب را مراقبت کن تا به دست کسی نیفتد، ما فهمیدیم که این اعلامیه است. ایشان بین جلد کتاب و مقوا و جلد رو، اعلامیه را جاسازی می کرد و ما آن را می دادیم چاپ می کردند. رابط ما هم مرحوم عباس آقا ناطق نوری بود. ایشان تشکیلاتی مخفی داشت که می بردند چاپ می کردند. گروههای زیادی به همین شکل دسته دسته در نقاط مختلف به هم مرتبط می شدند. دو سه بار ایشان این جوری اعلامیه برای خود من فرستاد. برای دوستان دیگر هم مثلا آقای کروبی، آقای موسوی و آنها هم که با او نزدیک و مورد اعتمادش بودند، این جوری اعلامیه می فرستاد و یک مرتبه می دیدیم که سراسر کشور اعلامیه پخش شده است. از زمانی هم که احمد آقا پیش امام (ره) رفت، نقش بسیار فعالی داشت. هم در زمینه اعلامیه هایی که به کشور می فرستاد و هم در خود نجف. مثلا تا آن موقع کسی به فکر این نبود که درسهای امام (ره) را ضبط کند و یا عکسهایی از امام (ره) داشته باشد و یا فیلمی، چیزی یا نوشته هایی از ایشان را جمع آوری کند. موقعی که امام (ره) از نجف می خواستند بروند به پاریس، به چهار نفر وصیت کردند و آن چهار نفر را وصی خود قرار دادند. آن چهار نفر، از شخصیت های مبرز علمی نجف و از اطرافیان خود امام (ره) و عبارت بودند از: آیت الله خاتم یزدی، آیت الله کریمی، حاج سید جعفر کریمی، امیرزا حبیب الله ارکانی و یک نفر دیگر هم ظاهر آقای رضوانی بود که در غیاب ایشان می ایستد به کارهایی رسیدگی می کردند. خوب این یک امر مهمی بود، اما متأسفانه آن وصیتنامه ها باقی نمانده اند و یکی از تأسفهای حاج احمد آقا همین بود. به هر حال کسی در صدد نبود که آثار و درسهای امام (ره) را ضبط کند و یا در صدد تهیه فیلم و عکس از امام (ره) باشد. در صورتی که احمد آقا تمام این جهات را در نظر داشت. درسهای نوشته های امام (ره) را می داد تا ضبط کنند. عکس و فیلم از امام (ره) می گرفت و از این قبیل کارها، به خصوص در مورد سلامت و وضع مزاجی امام (ره)، خیلی توجه می کرد و در موقعی هم که امام (ره) از عراق هجرت کردند، حاج احمد آقا با امام (ره) بود و نقش بسیار مهمش این بود که طرف مشورت امام (ره) بود. خوب احمد آقا به قول خود حضرت امام (ره) با احتیاط در مسائل سیاسی بود. تا این درجه که امام (ره) با ایشان مشورت می کردند که کجا برویم. احمد آقا هم پیشنهاداتی داشت. من در ابتدا، یکی از کشورهای اسلامی را در نظر گرفتم که راهمان ندادند. بعد از اینکه برگشتند، مرحوم احمد آقا نقل می کرد که من شب تامل زدم به قرآن که این حرکت امام (ره) چگونه است و سرانجام آن چه خواهد شد و آیه شریفه «ذهبالی فرعون انه طغی»، خطاب به حضرت موسی آمد، که تو با برادرت هارون حرکت کنیدی به طرف فرعون، زیرا که فرعون طغیانش به حد اعلا رسیده است. خوب سرنوشت آمدن حضرت موسی و برادرش هارون هم به نابودی فرعون منجر شد. دقیقا این آیه پیروزی امام (ره) و پیروزی انقلاب را گواهی می داد. آقا فرمودند، « احمد! اینجا هم که نگذاشتند برویم، چه بکنیم و کجا برویم؟ » احمد آقا می گوید که به ذهن من آمد که برویم به پاریس. آقا هم یک فکری کردند و گفتند بد نیست. گفتیم چطور این به ذهن شما آمد؟ ایشان گفتند که پاریس به اعتباری یک کشور آزادی بود و آدم می توانست در آن جا فارغ البال کار کند. مزاحمتها و نفوذ حکومتها در آنجا کمتر بود. لذا امام (ره) هم آنجا را پسندیدند و تصمیم گرفتند که به آنجا بروند. بنابراین از عراق تا آمدن به پاریس و نیز در آن مدتی که پاریس بودند، نقش احمد آقا نقش رابط بسیار فعالی بود بین امام (ره) و کسانی که در آنجا با امام (ره) مرتبط می شدند. ملاقاتها و رفت آمدهایی که می شد. خبرنگارانی که می آمدند و خبرهایی که داده می شد، هماهنگی همه آنها یک نفر را می خواست که بتواند این کارها را به خوبی





می‌رفت و گاهی آن‌ها می‌آمدند. خوب اگر آدم ساده فکر می‌کرد، خیال می‌کرد که احمد آقا تحت تأثیر فکر سیاسی آن گروه‌ها قرار گرفته است، در حالی که این جور نبود. احمد آقا نظرش این بود که بایستی همه گروه‌های سیاسی در یک امر مشترک متمرکز شوند و همه این گروه‌ها یک وحدت رویه ای داشته باشند. اما این به آن معنا بود که او تحت تأثیر تفکرات آنها باشد. من این را دقیقاً می‌دیدم آن ایامی که گروه‌های مختلفی

ترکیه و نجف تبعید شده بودند بازمانی که امام (ره) حکومت داشت، هیچ فرقی نکرده بود. هیچ اهل جمع آوری مال نبود و اینکه پولی روی هم بگذارد، ابتدا آهش نبود. پولهای زیادی از امام (ره) باقی مانده بود. بعد از رحلت امام (ره) تمام این‌ها را و یک مقدار هم که هیچ‌کس به چیز شخص احمد آقا اطلاع نداشت، بدون کم و کاست تحویل حوزه داد. کمترین تمایلی به نگهداری آن پول‌ها و امثال اینها نداشت. بعد از رحلت حضرت امام (ره)، احمد آقا یک حرکت بسیار جالب و پسندیده‌ای که کرد و آن این بود که بلادرنگ اعلام کرد دفتر امام (ره) تعطیل است و جوهرات از احدی گرفته نمی‌شود و کسی حق ندارد به نام دفتر امام (ره) از کسی پول بگیرد. این حرکت احمد آقا حکایت از روح آزاد و طبع منبع ایشان داشت. این از خصوصیات احمد آقا بود که اهل مال و دنیا و زندگی و این حرف‌ها نبود.

مقام علمی ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟  
از زمانی که امام (ره) به نجف تشریف بردند و از آن زمانی که احمد آقا را می‌شناختم، همیشه اوقات مشغول درس بود. یادرس می‌گفت یا درس می‌خواند. من املاً آگاهی که جسته و گریخته به قم می‌رفتم، ایشان را می‌دیدم که پیش آقای ابطی خراسانی که از فضلا و اساتید میرز قم هستند، درس می‌خواند. آن موقع یادم هست که ایشان خیلی از آقای ابطی استفاده می‌کرد. ضمن آنکه در سهای مختلفی پیش اساتید دیگر مثل آقای شبیری، آقای موسی و دیگر مراجع داشت. همه آن اساتید و آن مباحثات، گواه این معنی بودند و قبول داشتند که ایشان استعداد بالایی دارد و خوب درس‌ها را می‌فهمد و از نظر علمی پیشرفت کرده است. همه آن‌ها قبول داشتند که واقعا اگر مسئله امام (ره) و کارهای مربوط به نهضت نبود، احمد آقا یکی از فضلا به نام حوزه علمیه قم می‌شد. این اواخر در منزل هم اشتغالات علمی داشت. گاهی کفایه درس می‌گفت و گاهی هم به درس می‌رفت. با آقای محمدی گیلانی مباحثه داشت. فلسفه هم می‌خواند. تا آنجا که یادم هست، ایشان به اشتغالات علمی مشغول و معروف به جوان فاضل، درس خوانده و با استعداد بود.

جریان‌ات سیاسی و مبارزاتی موجود در ایران، از دیدگاه شما در چه مرتبتی است؟  
افکار سیاسی احمد آقا نشأت گرفته از فکر امام (ره) بود. از اول هم این جور بود. هر گروهی یک فکر خاصی داشتند. احمد آقا گاهی در میان گروه‌های مختلف وارد می‌شد و گاهی به دیدنشان

می‌آمدند، خیلی بردبار بود، خیلی خوددار بود. همیشه همه کارهای آدم که مطلوب نیست، اما او آنچه را که مطلوب نبود، به صورت مطلوب جلوه می‌داد. مثلاً اگر یک عیبی در آدم بود و می‌خواست آن عیب را تذکر بدهد، در صورتی تذکر می‌داد که هیچ‌گونه در خاطر آدم چیز ناجوری جلوه نکند. برای رفقایش خیلی احترام قائل بود. از رفاقا شخصیت می‌ساخت. هیچ وقت تحقیر نمی‌کرد. همیشه در صدد تعظیم برادرها و دوستان و رفقایش بود. در محضر خاص و عام احترام به رفقیش می‌کرد و همیشه به عنوان یک شخصیت والا از آن طرف اسم می‌برد. جوری عمل می‌کرد که هیچ امتیازی برای خودش نسبت به رفقیش قائل نشود. در بین رفاقا هیچ تعین و شخصی از خودش نشان نمی‌داد و مسند خاصی برای خودش قائل نبود. خصوصیت بسیار مهم احمد آقا تواضع عجیبش بود. تواضع گاهی به صورتی درمی‌آمد که موجب ملامت هم می‌شد. یکی از دوستان ما نقل می‌کرد که آن رفقیشان که رفیق مشترک ما هم هست، می‌گفت، «من در مدرسه اسید» نجف بودم. یک روز رفته بودم بیرون (ظاهر یا بعد از ظهری) وقتی وارد مدرسه شدم، دیدم که احمد آقا لباسهای نیشسته مرا که دم در حجره بود و بنا داشتیم که بعد از شوم، شسته و آب کشیده و دارد روی بندی که توی مدرسه آویزان بود، باد می‌دهد. وقتی من وارد شدم و این صحنه را دیدم، گفتم که، «حاج آقا چه کار می‌کنی؟»، گفت، «نوبدی، من دیدم که کاری ندارم، لباس‌هایم را شستم». این رفیق ما می‌گفت من هر موقع این جریان یادم می‌آمد، خجالت می‌کشیدم. ببینید تواضع وی تا چه حد بود. به هیچ وجه رفیق را نمی‌رنجانید. بسیار کم اتفاق می‌افتاد که در صدد زنجش رفقیش باشد. اگر یک موقعی تصادفاً احتمال می‌داد که در رفقیش یک زنجشی پیدا شده، می‌آمد با یک تواضع خاصی حتی در حد دست‌بوسی از رفقیش عذر خواهی می‌کرد. هیچ رفقیمی سری را از او پنهان نمی‌کرد و اسرارش را به او می‌گفت و او هم بهترین سر نگهدار بود.

بسیاری از رفاقا از هم دلخوری می‌شدند. اما آنها را اصلاح می‌داد و نمی‌گذاشت که این دلخوری ادامه پیدا کند. همیشه در صدد بود که رفاقا را با هم صمیمی و گرم نگه دارد. از آن طرف هم بسیار آدم بدون تکلفی بود. بسیار ساده زیست بود، چه از نظر سیاسی و چه از نظر مسکن و چه از نظر غذا. در تمام اوقات یک پیکان سوار می‌شد و اکثر شبها با همان ماشین به قم می‌رفتیم. آن موقعها که هنوز منافقین و اینها، کاری نکرده بودند که نامن بشود، هیچ‌گاه حاضر نبود از ماشین بنز استفاده کند. این اواخر می‌گفت، «شما توی بنز که می‌نشینید، خجالت نمی‌کشید؟ من بسیار خجالت می‌کشم». از این نظر اظهار شرمندگی می‌کرد و می‌گفت، «من چاره ندارم، محافظین می‌گویند حتماً باید مراقب اوضاع و احوال و امنیت باشیم.»  
من احساس می‌کنم زندگی احمد آقا، موقعی که امام (ره) به

در ملاقاتها سعی حاج احمد آقا این بود که حضور دائم نداشته باشد. حتی گاهی کسی می‌آمد و احمد آقا احتمال زیاد می‌داد که راجع به خود او می‌خواهد با امام (ره) صحبت کند. از حضور امام (ره) بیرون می‌رفت تا او با خیال راحت حرفهای خود را بزند. بسیاری از صحبتها درباره احمد آقا، در غیاب ایشان زده می‌شد و احمد آقا حاضر نبود جلوی حرفها را بگیرد و می‌گذاشت که همه حرفها به امام (ره) برسد.

اظهار عقیده می‌کردند، به همه آنها انتقاد داشت. مثلاً آن روزها کتابهای مرحوم دکتر شرعینی خیلی مطرح بود و بسیاری هم تحت تأثیر مطلق تفکرات شرعینی بودند، اما همان موقع من می‌دیدم که احمد آقا یک اشکالاتی هم به دکتر شرعینی دارد. بعضیها که از دور نگاه می‌کردند، خیال می‌کردند که احمد آقا در خط فکری گروه خاصی است، در حالی که ایشان فکر خاصی جز فکر امام (ره) نداشت.

ایشان اظهار کرده بود که باید یک خطی را به وجود آورد که نه جزو این خط و نه جزو آن خط باشد. نه آن جناح و نه این جناح. یک خط سومی را باید به وجود آورد. به خاطر این جمله شایعاتی هم ایجاد شده بود. من در آن شایعات به ایشان گفتم، «این چه مطلبی بود که شما ابراز کردید؟» ایشان یک جمله‌ای فرمود که، «من در مورد این گروه‌ها نظرم این است که همه گروه‌ها باید نسبت به انقلاب خاشع و خاضع باشند. این جور نباشد که بگویند مثلاً تنگ نظری وجود دارد. همه اینها را باید با یک بیانی، با یک صحبتی، با یک نشستی و با یک حضوری نگاهشان داشت.» ما از وحدت سیاسی خیلی نتیجه خواهیم گرفت و از تفرقه، جز ضرر و زیان چیزی به دست نخواهیم آورد. خط، یک خط است و آن هم خط امام (ره) است. خط یک خط است و آن هم خط تفکر امام (ره) است. ما اگر از یک تفکر خاص و یک گروه خاص دم می‌زنیم، برای این است که اینها را بیاوریم توی وادی این که اینها دور



۱۳۸۲ با جمعی از بزرگان در کنار مرحوم آیت‌الله سیدسید.

**احمد آقا واقعاً در زمان امام (ره) مظلوم بود. امام (ره) گاهی مثلاً به احمد آقا یک مطلبی را می‌گفتند که این کار را انجام بده، احمد آقا وقتی که انجام می‌داد، عده ای خیال می‌کردند که این اراده احمد آقا بوده که آن کار را بر خلاف میل آنها انجام بدهد و به همین دلیل نسبت به ایشان بدبین می‌شدند. در صورتی که نمی‌دانستند این دستور امام (ره) بوده است.**

نشوند و جدا نشوند، بلکه یک مقدار به خط امام (ره) نزدیک بشوند. ما منظوریان این بود و من هیچ صحبتی و هیچ خطی و تفکری را جز تفکر امام (ره) قبول ندارم.»

اگر بنا بود که مثلاً برخورد و اصطلاحی بوجود بیاید، امام (ره) اولین کسی بودند که می‌توانستند احمد آقا را توییح کنند، امامی بنییم که امام (ره) با احمد آقا همان برخورد صمیمانه اول را داشتند. امام (ره) آدمی نبودند که از کسی رودربایستی داشته باشند و ملاحظه‌ای بکنند که این پسر من است یا مثلاً این وابسته به من است. امام (ره) بارها این معنی را به صراحت فرمودند: «من عقد اخوت با کسی نبسته‌ام.» اگر کسی را مضر تشخیص می‌دادند، بلادرنگ اعلام و اظهار بیزاری و او را توییح می‌کردند.

ضمن بیان نحوه اداره دفتر توسط حاج احمد آقا، در باره مسائل مالی، حساسیتها و احتیاطهای ایشان نیز نکاتی را ذکر کنید. کارهای دفتر به چند قسمت تقسیم می‌شدند. یک قسمت امور مالی بود و گرفتن وجوهات و صرف آنها، یک قسمت هم مسائل و احکام شرعی بود و اجازه‌هایی که از امام (ره) داشتند و اجازه می‌خواستند یا اجازه می‌گرفتند. احکامی که امام (ره) صادر می‌کردند، از طریق دفتر انجام می‌شدند. من در نظرم هست که حاج احمد آقا در امور مالی هیچ دخالتی نداشت. امور مالی زیر نظر بعضی از دوستان و اعضای دفتر بود. یک قسمت از کارها بود که ایشان مستقیماً دخالتی نداشتند، اما امور سیاسی به حاج احمد آقا مربوط می‌شد. کارهایی که در دفتر انجام می‌شدند، هر کدام یک مسئولی داشت. امور مربوط به خبر و خبرنگاری هم بود که این مسائل زیر نظر خود حاج احمد آقا اداره می‌شد. یک کارهایی هم مربوط به امور مملکتی بودند. (در امور مملکتی و اجرائیات بنابیند دخالت شود. زیرا موقعی که دفتر امام (ره) در قم تأسیس شده بود در کارها و امور مملکتی دخالت می‌کرد، امام (ره) این کار را منع کردند و آن را مختص خود دولت و اعضای وزارتخانه‌ها می‌دانستند. لذا در کارهای مملکتی و اجرائیات دخالت نمی‌شد.)

کارهای سیاسی، ملاقاتهای عمومی و ملاقاتهای خصوصی، احکام یا فرمانها و بیانیتهایی که صادر می‌شدند، این قبیل کارها همه زیر نظر احمد آقا بودند. منتهی کارهایی که به شئون سیاسی مربوط می‌شدند، از ناحیه خود امام (ره) انجام می‌گرفتند. مثلاً، امام (ره) احکامی می‌نوشتند برای اشخاصی و بیانیتهای و اعلامیه‌هایی که صادر می‌شدند، اکثراً به خط خود امام (ره) بودند که آن هم وجود دارند. گاهی در بیانیتهای و اعلامیه‌ها یک چیزهایی به ذهن حاج احمد آقا می‌آمد. او می‌گفت: «من اینها را به امام (ره) عرض می‌کنم و بعضی از اشکالات را می‌گیرم. امام (ره) بعضیها را می‌پذیرند و بعضیها را هم رد می‌کنند.» اگر چنانچه یک نکته‌ای یا یک عبارتی قرار بود تغییر کند، ایشان حتی یک لفظ را هم پس و پیش نمی‌کرد، مگر اینکه به امام (ره) می‌گفت: «من تا به امام (ره) نگویم و امام (ره) قبول نکنند، این لفظ را تغییر نمی‌دهم.» و امام (ره) هم به این

عمل واقف بودند. احمد آقا دقیقاً مراقب بود که اگر یک گروه خاص با امام (ره) ملاقات می‌کردند، گروه دیگر هم این ارتباط را پیدا کند. اگر از جناح راست ملاقات می‌کردند، از جناح چپ هم ملاقات کنند. اگر از جناح چپ پیش امام (ره) می‌رفتند، یک ترتیبی بدهد که از جناح راست هم با امام (ره) ملاقات کنند تا این توازن محفوظ باشد و یک وقت نگویند که امام (ره) در کانال خاصی افتاده است.

ایشان می‌گفت: «امام (ره) متعلق به همه است، متعلق به قشر خاصی نیست، امام (ره) با یک جناح مربوط نیست، رهبر همه جناحها و همه گروههاست و همه آنها باید با امام (ره) مرتبط باشند. در ملاقاتها سعی حاج احمد آقا این بود که حضور دائم نداشته باشد. حتی گاهی کسی می‌آمد و احمد آقا احتمال زیاد می‌داد که راجع به خود او می‌خواهد با امام (ره) صحبت کند. از حضور امام (ره) بیرون می‌رفت تا او با خیال راحت حرفهای خود را بزند. بسیاری از صحبتهای درباره احمد آقا، در غیاب ایشان زده می‌شد و احمد آقا حاضر نبود جلوی حرفها را بگیرد و می‌گذاشت که همه حرفها به امام (ره) برسد.

احمد آقا واقعاً در زمان امام (ره) مظلوم بود. امام (ره) گاهی مثلاً به احمد آقا یک مطلبی را می‌گفتند که این کار را انجام بده، احمد آقا وقتی که انجام می‌داد، عده ای خیال می‌کردند که این اراده احمد آقا بوده که آن کار را بر خلاف میل آنها انجام بدهد و به همین دلیل نسبت به ایشان بدبین می‌شدند. در صورتی که نمی‌دانستند این دستور امام (ره) بوده است که این جور حرف بزن و این جور بگو. این مظلومیت او بود و انصافاً هم مظلوم زندگی کرد و مرگ ایشان هم خیلی مظلومانه بود. در جوانی و در سنینی که ما امیدوار بودیم سهالهای سال در خدمت ایشان باشیم و برای اسلام و مسلمین و برای رهبری، بازی پر توانی باشد، از دنیا رفت و داغ بزرگی بر دل دوستانش گذاشت.

**نقش حاج احمد آقا در تثبیت اوضاع سیاسی کشور (از ۲۲ تیر تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷) چگونه است؟**

من از آن روزها خیلی خاطرات دارم. ولی متأسفانه یادداشت نگرده‌ام. یادم هست در پاریس، احمد آقا ملاقاتهایی را ترتیب می‌داد که خود آن ملاقاتها خیلی مهم بودند. (یکی از آنها، ملاقاتی بود که سید جلال تهرانی می‌خواست با امام (ره) انجام بدهد و استعفاي خودش را به ایشان بدهد). در موقعی که بعضی از گروهها می‌خواستند پیش امام (ره) بیایند، اول می‌گفت، شما موضوعتان را مشخص کنید و بگویند در چه خط فکری هستید، بعد به ملاقات امام (ره) بروید. این نکات مشخص کننده این است که احمد آقا به دنبال خط امام (ره) و تحکیم مبانی انقلاب بود. وقتی که حاج احمد آقا به ایران آمد، شبانه روز در خدمت امام (ره) بود و منفک از امام (ره) نمی‌شد. با آوردن گروهها و اشخاص پیش امام (ره)، با ملاقاتهای پی‌درپی و مکرری که امام (ره) با مردم داشتند، تدارک این همه ملاقاتها و آمدن این همه گروهها و سران به قم و ترتیب آمدن ارتشپها و همافرها که آن روزها بسیار مهم و سازنده بود، همه توسط حاج احمد آقا انجام می‌گرفتند. ما در این فکر بودیم که امام (ره) چگونه می‌خواهد دولت تشکیل بدهند، زیرا دولت هنوز حاکمیت داشت. بعد دیدیم که امام (ره) با آن شهامت و شجاعت خاص خودشان می‌آیند در مقابل خبرنگارها و آقای بارزگان را به عنوان نخست‌وزیر برای

تشکیل دولت موقت، معرفی می‌کنند. آن روز جلال و جبروت عجیبی در امام (ره) دیده می‌شد. این همه مسائل را باید یک فردی که به تمام معنی، لیاقت و کفایت داشته باشد، تدارک ببیند. آن کسی که در تدارک همه این مسائل نقش مهمی داشت، در درجه اول احمد آقا بود که شب را از روز نمی‌شناخت و دنبال کارها بود.

**نقش حاج احمد آقا در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

در مورد تسخیر لانه جاسوسی ما مواجه شدیم با این خبر که تعدادی از جوانان دانشجوی مسلمان، لانه جاسوسی را تسخیر کرده‌اند. در این قضیه، امام (ره) اول یک تاملی داشتند که اینها کی هستند. حاج احمد آقا آن بچه‌ها را به امام (ره) معرفی کردند که این بچه‌ها مسلمان هستند و مورد وثوق و اطمینان و شناخته شده‌اند. به خصوص از طریق آقای موسوی خویینی‌ها که هدایت جوانها را در قبل از انقلاب در همین مسجد نبیوران که ایشان آنجا امام جماعت بودند، به عهده داشتند. شناختن اینها به وسیله حاج احمد آقا انجام شد و کاملاً هم با آنها از نزدیک آشنا شد. بچه‌های متدین و قابل اعتمادی بودند. احمد آقا به وسیله آقای موسوی خویینی‌ها آنها را شناسایی و به امام (ره) معرفی کرد. اما آن چیزی که خیلی مهم بود این است که امام (ره) وقتی مطمئن شدند که این کار توسط بچه‌های مسلمان و دانشجویانی که در خط امام (ره) هستند، انجام گرفته، به تمام معنی کار آنها را تأیید و اعلام کردند که این انقلاب دست کمی از انقلاب اول نداشت. احمد آقا بعد از اینکه این جریان اتفاق افتاد، به آنها گفت، «امام (ره) اصلاً در مقابل این مسائل به هیچ وجه ترس یا واهمه‌ای احساس نمی‌کردند.»

آنچه که مورد اتفاق همه، چه آن روز و چه امروز هست، این است که تسخیر لانه جاسوسی به وسیله یک گروه دانشجویی مسلمان



حضور در راهپیمایی ۲۲ بهمن، ۱۳۶۷



بود. این جلسه به‌طور طبیعی تشکیل شده بود. من و حاج احمد آقا رفته بودیم منزل یک رفیق مشترکی، صاحب منزل گفت، «امشب آقای بنی صدر قرار است بیاید اینجا.» احمد آقا نگاهی به ما کرد که «برویم یا نرویم؟» (این موضوع وقتی بود که اختلاف داشت به حد بالا بروز می‌کرد.) بعد طولی نکشید که ما دیدیم بنی صدر آمد تو. بنی صدر یک جمله‌ای به احمد آقا گفت، (در آن موقع، او سنجش افکار می‌کرد.) «آیا در این سنجش افکار جدید فهمیدی چه شده؟» احمد آقا گفت، «چه شده؟» گفت، «من ۴۱ یا ۴۵ پدرت شده، خیلی نزدیک است پدرت به ما!» احمد آقا خندید و گفت، «بین آقای بنی صدر (همین چوری که نشست به دستش را گذاشت به پشت بنی صدر) دست من پشت توست. تالین دست من پشت توست، هستی. دست ما که از پشت تو برداشته شود، رفتی. تو خیال نکن اینهایی که می‌روند سنجش افکار، به تو حرف راست می‌زنند و واقعیت را به تو می‌گویند. گول این حرفها را نخور. این راههایی که شماها پیش گرفتید راههای درستی نیستند. من از باب رفاقت و دوستانه به شما می‌گویم.» این صحبتهایی که آن شب بین احمد آقا و بنی صدر شد، خیلی جالب بود. بعد هم زدند به دنده شوخی و صحبت تا مجلس تمام شد و ما آمدیم. اما بنی صدر ماند. توی راه به احمد آقا گفتم، «این مردک چه می‌گفت؟» [ احمد آقا گفت، «همینها [مناقضین] باعث بیچارگی این شدند.» برای ما خیلی روشن نبود که منافقان دور بنی صدر را گرفته‌اند و این مسئله سنجش افکار هم القائاتی است که آنها به او می‌کنند که تو مثلاً ۴۵ هستی و چیزی نمانده که به امام (ره) برسی. خلاصه طولی نکشید که چند نفر از امام (ره) جمعاً خدمت امام (ره) رسیدند و از وضع بنی صدر اظهار نگرانی کردند و با توجه به نفوذ کلامش که نفوذ کمی هم نبود، احساس می‌شد که آن آقایان خیلی از این قضیه متوحش هستند. امام (ره) یک جمله به اینها فرمودند، «بنی صدر چیزی نیست. به اندازه سه ریش رفته و یک ربع نفوذش مانده است که آن هم با یک تلنگر از بین خواهد رفت.» اتفاقاً همین طور هم شد. طولی نکشید که امام (ره) فقط دو جمله نوشتند خطاب به ارتش که بنی صدر فرمانده کل قوا نیست، همین جمله موجب شد که بنی صدر اصلاً

**بینی و بین الله، هیچ نقشه‌ای در تضعیف آقای منتظری نبود، مگر نقش و موضع‌گیریهای خود ایشان. حاج احمد آقا جز در نقش تحکیم و اتفاق و وحدت آقای منتظری و نظرات امام (ره) هیچ نقش دیگری نداشت و انصافاً او می‌خواست میانه را جوش بدهد و نگذارد که کار به اینجا برسد.**

معتقد به امام (ره) و انقلاب انجام شده است. بعد از آنکه این کار انجام شد، حاج احمد آقا برای تأیید قضیه، خودش شخصاً بلند شد (من آن شب در خدمت ایشان بودم). رفتم به لانه جاسوسی و در آنجا با عده‌ای از گروهکها ملاقات کردیم. البته بعد از مدتی آنها را متفرق کردند و از آنجا بردند. به هر حال دوبار من در خدمت ایشان به لانه جاسوسی رفتم و این خود مهر تأییدی بود که احمد آقا بر این قضیه زدند. این قضیه بسیار مهم بود، زیرا آن روزی که این لانه جاسوسی تسخیر شد، امام (ره) در نظر اول می‌خواستند به وسیله آن خوف و ترس از دل‌های مردم برود تا بتوانند انقلابشان را به اهدافی که دارند، برسانند که البته رساندن، یعنی احساس امام (ره) این بود که ملت ترسی ندارد و این موجب خوشحالی امام (ره) شد. البته وقتی دانشجویان رفتند و تسخیر لانه جاسوسی انجام گرفت، معلوم شد بچه‌هایی که آنجا را گرفتند، بچه‌های مرتبط با آقای موسوی خوینی‌ها بودند. به طور قطع آقای موسوی به عنوان رهبر جمع مشخص شده بود. خوب ایشان هم چه قبل از آن قضیه و چه بعد از آن مورد تأیید حضرت امام (ره) بودند و همین موجب شد که ایشان رهبری را از ناحیه امام (ره) داشته باشند و در آنجا مراقب کارهای بعدی جاسوسخانه باشند. لذا هم قبلاً مورد تأیید بود و هم در آنجا مورد تأیید امام (ره) و حاج احمد آقا قرار گرفت.

**نقش حاج احمد آقا را در جریان ریاست جمهوری بنی صدر چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

یک شبی جایی بودیم که من بودم و حاج احمد آقا و بنی صدر هم

نتوانست آشکارا زندگی بکند و جایی ظاهر شود و با لباس زنانه و با آن وضعیت از کشور خارج شد. نقش احمد آقا در آن جریانها، نقشی بسیار اساسی و حیاتی بود و آن هم اینکه اگر بود بنی صدر را نگه دارند که این وضع پیش نیاید، اما وقتی کار به آنجا رسید حاج احمد آقا هم اخبار را علی‌القاعده منتقل می‌کرد تا آنجا که بنی صدر دستش از پشت بسته شد.

**نقش و دیدگاه حاج احمد آقا را در مورد ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای را هم بیان کنید.**

من البته خیلی اطلاع ندارم که آن روزها چگونه بوده است. اولاً حاج احمد آقا به عنوان یک فرد لایق، شایسته به تمام معنی از ابتدای نهضت به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نظر داشت و این نظر روز به روز تقویت می‌شد تا آن موقعی که انقلاب پیروز شد و ایشان به عنوان نماینده حضرت امام (ره) در وزارت دفاع مأمور شدند. گاهی هم که صحبت می‌شد، حاج احمد آقا به عنوان یک شخصیت بزرگ انقلاب از ایشان نام می‌برد. خوب ما خودمان هم از ابتدای امر چند نفر را شاخص می‌دانستیم: حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، جناب آقای هاشمی رفسنجانی، جناب آقای بهشتی (ره) و همین طور بزرگانی مثل شهید مطهری و... اینها شاخصهای انقلاب بودند و افرادی بودند که همه، آنها را به عظمت می‌شناختند. امام (ره) نظرشان این نبود که مثلاً روحانیون در پست وزارت و صدارت و ریاست جمهوری و... باشند. اما قضیه بنی صدر و قضیه بازگان مقدمه‌ای شد برای آن. بعد از بنی صدر مرحوم رجایی به عنوان ریاست جمهوری مطرح شد. آقای رجایی و آقای باهنر هم که به شهادت رسیدند، امام (ره) دیدند باز بهترین شخصی که لایق و شایسته این معاست، آقای خامنه‌ای است. حاج احمد آقا هم این را به تمام معنی قبول داشت. می‌شود گفت که حاج احمد آقا نقش مؤثری در این جهت داشت. خود امام (ره) هم به این نتیجه رسیده بودند که شایسته‌ترین فرد برای ریاست جمهوری روحانیونی هستند که در رأسشان هم آقای خامنه‌ای است. بنابراین ایشان را به عنوان کاندیدا پذیرفتند. دیدگاه حاج احمد آقا نسبت به پذیرش قلعنامه ۵۹۸ و مسائل بعد از آن بیان چه بود؟

عرض شود که شاید حاج احمد آقا، یک مقدار پیش از اینکه امام (ره) تصمیم به قبول قلعنامه بگیرند، به این مسائل آگاه شده بود و این را به امام (ره) منتقل کرده بود. اما، امام (ره) معتقد بودند که ما باید قدرت و توان جنگی را تا آخرین مورد به کار ببریم. اما آن روز که گزارشی از مسئولین سپاه و ارتش و نیز از طرف مسئولین کشور راجع به اوضاع اقتصادی به امام (ره) رسید و گزارشی که



مسئولین جنگ ارائه دادند، حاکی از ضعف نیرو و عدم تحرکشان بود و امام (ره) احساس خطر کردند. ما مدتی قبل، این مسائل را استصمام می‌کردیم. حاج احمد آقا هم دقیقاً همین مسائل را منتقل می‌کرد. اما امام (ره) طبق وظیفه الهی که داشتند، می‌فرمودند که باید تا آخرین موردی که در توانمان هست بجنگیم و کوتاه نیاییم. حتی بعد از قبول قطعنامه از طرف عراقیها به خرمشهر و منطقه جنوب حمله شد و روزگار عجیبی پیش آمد. من یادم هست که آن روزها حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان امام جمعه تهران یک اعلامیه‌ای دادند و به همه امه جمعه و سپاه و ارتش اخطار کردند که در یک چنین موقع خطرناکی که دشمن اراده حمله کرده، ما باید تا آخرین قطره خونمان را برای دفاع بگذاریم. من هم رفتم از همه درخواست حرکت به سوی جبهه‌ها را کردم. صدام گفته بود: «اینها که قطعنامه را قبول کردند، توان جنگی ندارند با یک یورش برویم و مراکز را بگیریم.» این حمله یک حمله وحشیانه‌ای بود که آخرین زور و قدرتشان را به کار برده بودند که با یک یورش پاینده‌هاوز را بگیرند. البته وقتی اهواز را می‌گرفتند، بقیه برایشان سهل بود. آن روز سپاهی و ارتشی، نمی‌دانم روحانی و کمیته و تمام نیروها حرکت کردند و رفتند و واقعاً هم جانانه جنگیدند و دشمن را عقب راندند.

**در قضیه آقای منتظری، حاج احمد آقا چه نقشی داشتند؟**  
 ما احساسمان این بود که احمد آقا در تکلیوی این است که نگذار بین آقای منتظری و امام (ره) افتراقی حاصل بشود. یکی دو بار هم خود آقای منتظری را آورد در حضور امام (ره) که در آن ملاقاتها امام (ره) حد نهایی تواضع را به آقای منتظری کردند و از آقای منتظری خواهش کردند که «شما بروید درس و بحث‌تان را ادامه دهید. (در آن ایام آقای منتظری اعتصاب کرده بودند و درس نمی‌گفتند. آقا خواهش کرده بودند که شما بروید به درس و بحث‌تان ادامه دهید.) خوب نیست شما در این ماجراها دخالت کنید. بگذارید دادگاهها کار خودشان را بکنند و شما هم کار خودتان را بکنید و اگر یک موقع نوبت به شما رسید، اعتراض کنید. الان جای این اعتراضات نیست.» آن روز آقای منتظری نه تنها گوش به حرفهای امام (ره) نداد، بلکه موضعگیری هم کرد. حاج احمد آقا می‌خواست که ارتباط آقای منتظری را با امام (ره) محکم کند و نگذارد که این افتراق حاصل شود. در شرایطی که سید مهدی هاشمی دستگیر شده بود. حاج احمد آقا به امام (ره) گفت: «سید هادی، داماد آقای منتظری را به ملاقات شما بیاورم، بلکه برود آقای منتظری را راضی کند تا از این موضعگیریها دست بردارد.» من یادم هست وقتی که سید هادی را برای ملاقات امام (ره) آورده بود، بسیاری از رفقای ما مصعانی شده بودند که چرا حاج احمد آقا این کار را کرد؟ همه خیال می‌کردند که احمد آقا بدون نظر امام (ره) او را آورده بود. در حالی که خود امام (ره) تمایل به این کار داشتند و به توصیه خود امام (ره) این امر انجام گرفته بود و احمد آقا نمی‌توانست برای همه توضیح بدهد که این تمایل خود امام (ره) بوده که آقای هادی هاشمی را برای ملاقات بیاوریم تا بلکه بتواند توی این قضایا آقای منتظری را رنک دارد. یکی از مظلومیت‌های احمد آقا همین بود که آقای منتظری و اطرافیان‌شان خیال می‌کردند که نقشه و توطئه‌ای است که احمد آقا در آن شریک است که آقای منتظری را کنار بگذارد. در حالی که بینی و بین الله، هیچ نقشه‌ای در تضعیف آقای منتظری نبود، مگر نقش و موضعگیریهای خود ایشان. حاج احمد آقا جز در نقش تحکیم و اتفاق و وحدت آقای منتظری و نظرات امام (ره) هیچ نقش دیگری نداشت و انصافاً او می‌خواست میانه را جوش بدهد و نگذارد که کار به اینجا برسد. **به عنوان آخرین سؤال اگر خاطره‌ای یا مطلب دیگری از حاج سید احمد آقا دارید، بفرمایید.**

بله، یک مطلب جالبی که آقای سید محمد بجنوردی و برادر خود من هم تفصیلاً آن را گفته‌اند و از خود حاج احمد آقا هم نقل می‌کنم، ایشان گفتند: «ما نجف بودیم. در همان زمانی که امام (ره) تکفیر بودند، مثل اینکه سالهای ۵۵ و آن موقعها بود که

**حاج احمد آقا به عنوان یک فرد لایق، شایسته به تمام معنی از ابتدای نهضت به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نظر داشت و این نظر روز به روز تقویت می‌شد تا آن موقعی که انقلاب پیروز شد و ایشان به عنوان نماینده حضرت امام (ره) در وزارت دفاع مأمور شدند. گاهی هم که صحبت می‌شد، حاج احمد آقا به عنوان یک شخصیت بزرگ انقلاب از ایشان نام می‌برد.**

من و حاج آقا مصطفی و آقای بجنوردی رفتم به لبنان و بعد از آن جا رفتم به بعلبک. خسته شده بودیم. کنار خیابان نشستیم. کسی هم ما را نمی‌شناخت. بعضی از کسانی که می‌آمدند، وارد می‌شدند، سلام و احترام می‌کردند و می‌رفتند و بعضیها هم احترام می‌کردند و رد می‌شدند. خیابان خلوتی بود. اما طولی نکشید که دیدیم یک عربی از راه دور وارد شد و خیلی خاکی و خودمانی و صمیمی آمد پیش ما و نشست. وقتی که نشست مرحوم حاج آقا مصطفی گفت که این عرب یک چیزهایی می‌داند. چشمهای جذابی دارد. خوب است یک سئوالاتی ازش بکنیم و ببینیم که چیزی دارد یا نه. آن عرب با همان لهجه عربی خودش صحبت می‌کرد که خیلی گرم و گیرا هم بود. توی حرفهای ایشان مرحوم حاج آقا مصطفی سئوالی کرد از آن عرب، حالا آن سئوال چی بود یاد نیست. اما آن مرد عرب گفت که شما دنبال یک مسائل و یک اهدافی هستید که به زودی به آن اهداف می‌رسید و پیروزی نصیب شما می‌شود. از این جملاتی که او می‌گفت، می‌فهمیدیم که یعنی انقلاب پیروزی می‌شود. حاج آقا مصطفی گفتند: «از کجا می‌گویی؟ چه جوری می‌فهمی؟» آن شخص عرب گفت: «البته شما آن زمان نیستی، شما آن زمان را نمی‌بینی.» آقای حاج آقا مصطفی گفت: «چطور ما نمی‌بینیم؟» آن شخص عرب گفت: «شما سال دیگر این موقع نیستید.» حاج آقا مصطفی یک قدری ناراحت شد. احمد آقا فرمود: «من گفتم، «من چی؟» با همان لهجه عربی گفت: «شما خیلی مهم و بزرگ می‌شوید.» یک عبارتی می‌گفت که این منظور را می‌رساند. بعد

یک چیزی هم راجع به آقای بجنوردی گفت که مطلب مهمی نبود. بعد همین جور که دور هم نشسته بودیم، حاج آقا مصطفی گفت که آن عرب چطور شد، من می‌خواستم یک پولی بهش بدهم، یک کمکی بهش بکنم. چطور رفت، کجا رفت. اصلاً ما نفهمیدیم که کی رفت! سال بعد هم حاج آقا مصطفی فوت کرد. همان طور که آن شخص عرب پیش‌بینی کرده بود. این قضیه را من هم از حاج احمد آقا شنیدم و هم از آقای بجنوردی. این قضیه گذشت تا اینکه دو سه ماه قبل از فوت مرحوم حاج احمد آقا، یک شبی در منزل ایشان موقعی که هنوز کسی نیامده بود، حاج احمد آقا به من گفت: «کسی که راجع به داداش پیشگویی کرده بود به تهران آمده.»

البته این را هم عرض کنم. یک شب جلسهای بود که در خدمت آقای کربوبی بودیم. من گفتم که حاج احمد آقا این قضیه را دو سه ماه قبل از فوتش به من گفت. آقای کربوبی گفت: «عجب! این گفتم که این حرف را احمد آقا زده! این را من بودم، یاد می‌آید که یک چنین چیزی گفت، اما پیش از این چیزی دیگری به من نگفت.»

بعد از فوت مرحوم حاج احمد آقا هم، حاج حسن آقا نقل کردند که ایشان به خانمشان گفته بودند: «من تا چند ماه دیگر نیستم.» خانمشان گفته بود: «این حرفها چیست و از کجا می‌گویی؟» ایشان گفته بودند: «آن کسی که درباره داداشم پیشگویی کرده، درباره من هم پیشگویی کرده که شش ماه دیگر بیشتر نیستی!» خانم ایشان گفته بود: «شش ماه تا کی؟» گفته بود: «تا شب عید!»

این قصه را حاج حسن آقا وقتی که آقای شیخ حسن روحانی بعد از فوت حاج احمد آقا به دیدن حاج حسن آقا آمده بود، نقل می‌کرد. به حاج حسن آقا گفتم: «پدرت به من دو سه ماه قبل از رحلتش گفته بود.» آن شخصی که راجع به داداشم پیشگویی کرده بود آمده به ایران. اما پیش از این دیگر چیزی به ما نگفت. حاج حسن آقا خیلی تعجب کرد و گفت: «این را هم به شما گفته؟» گفتم: «بله.» ایشان گفت: «خوب آن مؤید همین خبری است که مادرم نقل می‌کند.»

همچنین شیخی هم که از دوستان مشترک من و حاج احمد آقا است، به من گفت: «دو بار حاج احمد آقا به من گفت که من تا دو ماه دیگر بیشتر نیستم. اگر چیزی از من می‌خواهی، بخواه که من تا دو ماه دیگر بیشتر نیستم!» و این دو ماه منطبق شد با شب عید و همین قضیه واقع شد. رحمت‌الله علیه.

